

گفتگو با مایکل هلیدی، بنیان‌گذار دستور نقش‌گرای نظام‌مند

محمدرضا رضوی

فرهنگستان زبان و ادب فارسی

گفتگو با پروفیسور مایکل الکساندر کِرک‌وود هلیدی^۱، در زمان برگزاری چهلمین همایش بین‌المللی نقش‌گرای نظام‌مند^۲ صورت گرفت. همایش در روزهای ۸ تا ۱۹ جولای ۲۰۱۳، برابر با ۱۷ تا ۲۸ تیرماه ۱۳۹۲، در دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه سون‌یات-سن^۳ شهر گوانژو^۴ در کشور چین برگزار شد. بسیاری از زبان‌شناسان صاحب‌نظر و دانش‌پژوهان و پژوهش‌گران علاقه‌مند به زبان‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند^۵ گرد هم آمده بودند تا با ارائه آرای خود، توان و پربراری این رویکرد را، در چشم‌اندازی جهان‌گیر و رو به گسترش، به نمایش بگذارند. دکتر چانگ چنگوانگ^۶، رئیس دانشکده زبان‌های خارجی آن دانشگاه، در سخنرانی مراسم افتتاحیه به اهمیت نمادین عدد چهل در فرهنگ چینی اشاره کرد و آن را نشانه خروج از تردیدها و دستیابی به ثبات و آرامش توصیف کرد و به این وسیله کوشید تا جایگاه کنونی این رویکرد و چهلمین همایش آن را ژرف‌نگرانه به تصویر بکشد. گشایش کتابخانه ام. ای. کی. هلیدی در دانشکده مذکور، گشایش مجله برخط (آنلاین) زبان‌شناسی نقش‌گرا و سخنرانی عمومی رابین فاست^۷ درباره تاریخچه چهل‌ساله این رویکرد و آینده آن، همه از این نقطه عطف چهل‌ساله و منحصر به فرد بودن این زمان حکایت داشتند. پاره‌ای از سرشناس‌ترین زبان‌شناسانی که در چارچوب زبان‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند پژوهش می‌کنند، از جمله، کریستین متیسن^۸، رابین فاست، رقیه حسن^۹، جف تامپسون^{۱۰} و جانانان وبستر^{۱۱}، در همایش حضور داشتند.

پروفیسور هلیدی را در نخستین روز همایش ملاقات کردم و از ایشان درخواست کردم فرصتی را در اختیارم بگذارند تا به‌طور رسمی با او گفتگو و پرسش‌هایم را طرح کنم. سرانجام روز چهارشنبه ۱۹ تیرماه ساعت ۲ بعدازظهر، در همان دانشکده و با امکانات ضبط صوتی و

1. M. A. K. Halliday
2. 40th. international systemic functional congress: ISFC40
3. sun yat-sen university
4. guangzhou
5. systemic functional linguistics/ SFL
6. Chang Chenguang
7. R. Fawcett
8. Ch. Matthiessen
9. R. Hasan
10. G. Thompson
11. J. Webster

تصویری که در اختیار ما قرار گرفت، این گفتگو صورت پذیرفت. هلیدی، در سن هشتادوهشت سالگی، ذهنی فعال و شوخ‌طبع دارد و بسیار دقیق، منظم و منضبط است. پنج دقیقه مانده به قرار ملاقات‌مان، رأس ساعت یک و پنجاه و پنج دقیقه، در دانشکده حاضر شد و به مدت یک ساعت، با دقت و جدیت تمام، به پرسش‌ها پاسخ داد. پرسش‌هایی که از پیش برای دیدار احتمالی با هلیدی آماده کرده بودم، به موضوعات گوناگونی چون تکوین دستور نقش‌گرای نظام‌مند و تأثیر افراد و نظریه‌ها بر آن، مقایسه مفاهیم و بینش‌های این دستور با سایر رویکردها به‌ویژه زبان‌شناسی زایشی^۱ و زبان‌شناسی شناختی^۲، زبان‌آموزی کودک، پیوستگی^۳ و اصطلاح‌شناسی^۴ اختصاص داشت. شایان ذکر است که در سال جاری میلادی کتابی با عنوان اصلی «گفتگو‌هایی با ام. ای. کی. هلیدی»^۵ (مارتین، ۲۰۱۳)، توسط انتشارات بلومزبری حاوی چهارده گفتگو منتشر شده که ظرف چهار دهه گذشته، طی سال‌های ۱۹۷۲ تا ۲۰۱۱ با هلیدی صورت گرفته است. گفتگوی حاضر، نخستین گفتگو با این زبان‌شناس و اندیشمند شهیر به زبان فارسی است، که هم‌زمان با انتشار این مجموعه گفتگوها و برگزاری این گردهمایی چهل‌ساله درباره نظریه او صورت می‌گیرد. متن پیش رو برگردان فارسی این گفتگوست.^۶

م ر ر: ابتدا اجازه می‌خواهم تشکر کنم از این‌که درخواست ما را برای گفتگو، صمیمانه پذیرفتید. پرسش‌هایی را درباره زبان‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند و جایگاه آن در دنیای زبان‌شناسی آماده کرده‌ام که یک‌به‌یک می‌پرسم. شما چهره‌ای برجسته در زبان‌شناسی هستید و از شهرت بسیاری در سرتاسر جهان برخوردارید. طبیعتاً در کشور من، ایران، نیز بسیار شناخته‌شده هستید. دکتر محمدرضاباطنی، که شما ایشان را می‌شناسید، زمانی در سال‌های دهه شصت میلادی دانشجوی دکتری شما بوده‌اند. باطنی کتابی برپایه نسخه اولیه

1. generative linguistics
2. cognitive linguistics
3. coherence
4. terminology

۵. در این جلسه، با سه تن از همکاران ایرانی همراه بوده‌ام: خانم‌ها دکتر مرضیه صنعتی، دکتر نسرین صیفوری و دکتر زهرا جوهرچی که برای ارائه مقاله در همایش شرکت کرده بودند. عنوان انگلیسی مقاله ایشان "Ideational metafunction and the Persian language: A systematic review" (فرانکش اندیشگانی و زبان فارسی: مروری نظام‌مند) بود.

۶. عنوان کامل انگلیسی این کتاب Interviews with M.A.K. Halliday: Language Turned Back on "Himself" (۲۰۱۳)، است.

۷. به‌جز نام هلیدی، نام‌های دیگر به شکل اختصاری ذکر شده است: م ر ر (محمدرضاضوی)، ن ص (نسرین صیفوری)، م ص (مرضیه صنعتی).

گفتگو با مایکل هلیدی ...

مدل شما، مدل مقوله و میزان^۱، به‌رشته^۲ تحریر درآورد باعنوان^۳ «توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی» (۱۳۴۸). از آن هنگام کتابی که باطنی تدوین کرده بود، در حوزه‌های دانشگاهی و در سطوح مختلف در سرتاسر ایران تدریس شده است و حتی امروزه بسیاری از افراد از جمله من و همکارانم آن‌را نقطه^۴ عطفی در تاریخ دستورنویسی در فارسی تلقی می‌کنیم. از آن هنگام طرح‌های بسیاری درخصوص وجوه مختلف زبان فارسی به اجرا درآمده و بسیاری از مؤسسات و دانشگاه‌ها و حتی وزارت آموزش و پرورش پژوهش‌هایی را در چارچوب دستور نقش‌گرای نظام‌مند به اجرا درآورده‌اند و گمان می‌کنم که شاید شما از برخی از آن‌ها مطلع باشید...

هلیدی: از پاره‌ای از آن‌ها [مطلع هستم]. اما خیلی غیرمستقیم، به‌ویژه که من هرگز به کشورتان سفر نکرده‌ام و آن‌جا رانمی‌شناسم.

م ر ر: برای ما مایه^۵ تأسف است. این پرسش‌ها طرح شده‌اند تا نظرات شما را، برای خوانندگان و زبان‌شناسان، در ایران بازتاب دهند. شخصاً پاره‌ای از پاسخ‌ها را می‌دانم و حتی در دست‌برگ^۶ دو روز پیش شما برخی از پاسخ‌ها مشاهده می‌شد. اما مایلم که از زبان خودتان بشنومیم و شیوه^۷ تفکر و استدلال مختص شما را مشاهده کنیم و این بخت را برای مخاطبین، خوانندگان و زبان‌شناسان ایرانی، فراهم آوریم که مستقیماً پای صحبت هلیدی بنشینند.

هلیدی: تلاشم را می‌کنم.

م ر ر: ابتدا می‌خواهم پرسش‌هایی را درباب^۸ شکل‌گیری نظریه‌تان مطرح کنم. می‌دانیم که در آغاز مطالعات‌تان پاره‌ای از بینش‌ها را از دانشمندان چینی مانند لو چنگ‌په^۹ و وان لی^{۱۰} اخذ کردید...

هلیدی: لو چنگ‌په زبان‌شناس بزرگی بود ... [اما] درحقیقت نخستین معلم زبان‌شناسی تاریخی من بود که اصول زبان‌شناسی تاریخی، به‌ویژه، زبان‌شناسی چینی-تبتی^{۱۱} را به من آموخت. پس از آن قصد داشتم به‌طور خاص روی مطالعات توصیفی جدید کار کنم، بنابراین حرکت کردم و از پکن به همین دانشگاه [سون-یات-سن] نقل مکان کردم و با وان لی شروع به‌کار کردم که دستوری و واج‌شناسی بسیار برجسته بود و بسیاری چیزهای دیگر هم می‌دانست، مثلاً گویش‌شناس بود.

م ر ر: نظرات این افراد ابتدا هنگامی که روی ساختمان زبان چینی پژوهش می‌کردید بر شما تأثیر گذاشت. لطفاً برای ما توضیح دهید که ماهیت آرای آنان چه بود و، برای نمونه، چه بینش‌هایی از آنان بر شما تأثیرگذار بود؟

1. scale and category
2. Luo Changpei
3. Wang Li
4. sino-tibetan linguistics

هلیدی: می‌پنداشتم که درکل سودمند خواهد بود که از همان بدو امر ضرورتاً با یک زبان غیر هندواروپایی مواجه شوم. همان‌طور که می‌دانید زبان‌شناسی در اروپا رشد و نمو یافته و طبعاً برپایهٔ زبان‌های هندواروپایی شکل گرفته... و بنابراین چینی نخستین برخورد عمیق من با زبانی دیگر بود. چینی از جنبه‌های بسیار، شباهت‌های زیادی، به‌ویژه با انگلیسی دارد، مثلاً در نحو، اما مسلماً تفاوت‌های بسیاری هم دارد و گمان می‌کنم یکی از تفاوت‌های خیلی مهم این است که در چینی دگرگونی‌های صرفی وجود ندارد، به‌عبارتی شما یک‌راست وارد ابعاد آشکارا معناسازتر زبان می‌شوید، بدون آن‌که مجبور باشید زمان خیلی زیادی را صرف کار روی صیغگان‌های حالات اسمی کهن و صورت‌های فعلی بکنید...

م ر ر: یا تصریف‌ها و نظام‌های تصریفی...

هلیدی: ... بله، کل نظام تصریفی. و فکرمی‌کنم این به‌خودی‌خود، گویی ویژگی‌هایی را که کمتر جهانی بودند و نوعاً در زبان‌شناسی اروپایی آموزش داده می‌شدند به‌کناری می‌نهاد و به این ترتیب شما می‌توانستید مستقیماً سراغ پرسش‌های مربوط به معناشناسی و واژه-دستور بروید.

م ر ر: رسالهٔ دکتری شما دربارهٔ زبان چینی در قرن چهاردهم بوده است. درست است؟

هلیدی: بله.

م ر ر: آیا به‌همین دلیل بود که چنین موضوعی را انتخاب کردید؟ منظورم جذابیت ساخت

زبان چینی است؟

هلیدی: درواقع من آنرا انتخاب نکردم. قصد داشتم کار کاملاً متفاوتی انجام بدهم. زمانی که این‌جا کار می‌کردم، مواد پژوهشی بسیاری درخصوص گویش‌های گوناگون کانتونی، که با پروفیسور وان لی بررسی می‌کردیم، برایم فراهم شده بود. او طرحی پژوهشی را می‌گذراند که اساساً به گوناگونی‌های لهجه‌ای کانتونی مربوط می‌شد، که از لهجه‌های اصلی چینی باقی مانده بودند. من نه‌تنها در تحقیق واج‌شناختی آن طرح شرکت داشتم بلکه پرسش‌نامهٔ دستوری خودم را تنظیم کرده بودم، و آنرا از آزمون‌شوندگانی که داشتیم می‌پرسیدم و پیشنهاد کرده بودم که این کار موضوع رسالهٔ دکتری‌ام باشد، اما وقتی، به‌خاطر بورسی که داشتم، مجبور شدم به انگلستان بازگردم، دانشگاه کمبریج آن را نپذیرفت، چون می‌گفتند هیچ‌کس اطلاعات کافی ندارد که بتواند عهده‌دار راهنمایی این کار بشود. به‌این ترتیب بود که من به زبان [چینی] قرن چهاردهم روی آوردم.

1. lexicogrammar
2. cantonese dialects

گفتگو با مایکل هلیدی ...

م ر ر: آیامی توانیم نتیجه بگیریم که خاستگاه مدل شما از رساله شماسست و از ساخت زبان چینی نشأت می‌گیرد؟

هلیدی: بله. نقش مهمی داشت. منظورم این است که من آموزگار زبان چینی بودم و این از اولین مشاغل من در انگلستان بود، اما پس از آن، در عین پای‌بندی جدی که به کار آموزشی داشتم، به‌سوی یک چارچوب زبان‌شناختی عام‌تر حرکت کردم. این کار مستلزم روی آوردن به زبان انگلیسی بود. به‌این ترتیب مطالعه انگلیسی را درپیش گرفتم اما به‌گمانم بهتر است بگویم بنیان‌ها پیشاپیش در تجزیه و تحلیل زبان چینی گذاشته شده بودند.

م ر ر: جی فرث^۱ مشاور رساله بود؟

هلیدی: او راهنما بود. استاد والتر سایمون^۲، استاد زبان چینی و استاد ادوین پولی‌بلنک^۳، مدیر گروه زبان چینی کمبریج که شخصاً کار تاریخی می‌کرد و اساساً زبان‌شناس تاریخی بود، مشاور بودند.

م ر ر: عده‌ای براین عقیده‌اند که آرای شما به مکتب نوفرشی تعلق دارد. فرث بر تفکر شما دقیقاً چه تأثیری داشته است؟

هلیدی: پس از وان لی، معلم مخصوص من در انگلستان جی آر فرث بود، کسی که نظریه نظام-ساخت^۴ را برای کار خود ابداع کرده بود. نکته مهم در کار فرث این بود که وی استاد زبان‌شناسی همگانی بود و پاره‌ای از زبان‌های اروپایی را نیز می‌شناخت ولی علاقه اصلی او زبان‌های غیراروپایی بود. او شخصاً زبان‌های هندی را مطالعه کرده بود. مثلاً اردو [می‌دانست] که البته هندواروپایی است اما اروپایی نیست. اما مکتب وی کاملاً به زبان‌های آسیایی و آفریقایی اختصاص یافته بود، آن‌چنان که هنوز هم هست. به‌این ترتیب او بینش‌های بسیار عمیقی را از پس‌زمینه درهم‌و‌برهم دانش از زبان‌های گوناگون در نقاط مختلف جهان فراهم آورد.

م ر ر: نوشته‌های بنجامین لی وورف^۵ چه تأثیری داشته است؟

هلیدی: تقریباً از همان ابتدا سراغ وورف رفتیم. به‌گمانم خود فرث بود که پیش از همه، اثر وورف را به من معرفی کرد. من آن‌را بی‌نهایت خردمندانه و جذاب یافتیم. در آن زمان تقریباً همه افرادی که آن‌را خوانده بودند، به‌طور گسترده و به‌شدت درباره آن دچار کج‌فهمی بودند. بنابراین به ذهنم خطور کرد که کار او را در چارچوب عمومی نظریه خودم وارد کنم. به‌یاد دارم

1. J. R. Firth
2. W. Simon
3. E. G. Pulleyblank
4. system-structure theory
5. B. Lee Worf

هنگامی که برای نخستین بار در اوایل دهه شصت کلاس معناشناسی نقش‌گرا^۱ را برگزار می‌کردم نام وورف بسیار در آن مطرح بود.

م ر ر: مالینفسکی^۲ چطور؟

هلیدی: می‌شود گفت فرث دست‌یار مالینفسکی در کالج لندن بود. مالینفسکی ایده‌های بسیاری داشت، همان‌گونه که آگاه‌اید، انسان‌شناس بود، اما زبان‌شناسی به شدت عمل‌گرا بود. [او] درباره‌ی زبان نظرات بسیاری داشت. می‌توانست سخن گفتن به زبان‌های مردم مورد مطالعه‌اش، به‌ویژه زبان بومیان جزیره‌ی تروبریاند^۳، را با مهارت زیاد بیاموزد. وی پیرامون مشکلات تفهیم و تفاهم در شرایطی ویژه، مثلاً وقتی که بخواهیم مطالبی را از زبان تروبریاند به انگلیسی برگردانیم و نیز چگونگی فهم‌پذیری آن برای مردمانی با پیشینه‌های فرهنگی کاملاً متفاوت، به‌طور جدی اندیشه کرده بود. از این جهت، نظرات فرث هم، خصوصاً درباره‌ی بافت و رابطه‌ی آن با ترجمه همین بود. فرث نظراتی بنیادین را از مالینفسکی اخذ کرده و سپس در چارچوب خود بسط داده بود.

م ر ر: منظورتان مفاهیمی مثل بافت است؟

هلیدی: خب بافت موقعیتی^۴ نوآوری مالینفسکی بود. او می‌گفت برای درک متن، تنها کافی نیست که آن را در بافت زبانی‌اش^۵، در متن پیرامونی آن قرار دهیم، بلکه باید آن را در بافت غیرزبانی‌اش^۶ نیز در نظر بگیریم. بافتی دوگانه شامل آنچه که در زمان جاری است، یعنی بافت موقعیتی، و هم‌چنین آنچه که، به تعبیری، در پس آن گسترده شده است، [یعنی] در فرهنگ به‌عنوان یک کل، که وی نام بافت فرهنگی^۷ را بر آن نهاد. فرث از میان این مفاهیم، به‌ویژه نخستین مفهوم، یعنی بافت موقعیتی را بسط داد و در نظریه‌ی خود به‌کار بست.

م ر ر: متشکرم. اکنون اجازه بدهید چند پرسش درخصوص مدل داشته باشیم: مدل زبان‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند درمقایسه با سایر مکاتب زبان‌شناسی و سایر روندها. یک پرسش کلی دارم. به اعتقاد شما، به‌عنوان بنیان‌گذار دستور نقش‌گرای نظام‌مند، بااهمیت‌ترین یا برجسته‌ترین جنبه‌ی نظریه‌ی شما درباره‌ی زبان چیست؟

هلیدی: [پاسخ] بسیار دشوار است! همه‌چیز به‌کنار، رشد و توسعه‌ی آن بیش‌از نیم قرن به‌طول انجامیده است.

م ر ر: بله. می‌دانم.

1. functional semantics
2. B. Malinowski
3. trobriand islanders
4. situational context
5. verbal context
6. non-verbal context
7. cultural context

گفتگو با مایکل هلیدی ...

هلیدی: گمان می‌کنم اگر مجبور باشم نکته‌ای را برگزینم، حداقل منظورم این است که اگر فردا یا پس فردا همین سؤال را بپرسید شاید پاسخ متفاوتی بدهم، فکر می‌کنم آن مفهوم، مفهوم نظام^۱ باشد. نظریه فرث اغلب نظریه نظام-ساخت نامیده می‌شد و او خود جایی در نوشته‌هایش گفته است که اصل اولیه زبان‌شناسی، تمایزگذاری میان ساخت نظام‌هاست. زبان‌شناسی مسلط در قرن بیستم بر پایه روابط هم‌نشینی استوار بود، یعنی اساساً نظریه ساخت‌ها. اگر بخواهم جایگاه SFL را مشخص کنم، خواهم گفت که به متن یک نظریه عام در خصوص نظام‌ها تعلق دارد تا ساخت‌ها. به بیان زبان‌شناسانه، این به معنای آن است که بر روابط جاننشینی تمرکز کرده و روابط هم‌نشینی را مشتق از آن تلقی می‌کند، و این به‌غایت اهمیت دارد زیرا در هر موضوعی، برای مثال، در مقایسه زبان‌ها و رده‌شناسی، شما باید بتوانید زبان‌ها را در سطوح عمیق‌تری، بدون این‌که گوناگونی‌های ساختی در کارتان اختلال ایجاد کنند، مقایسه کنید تا بتوانید بگویید سازمان نظام‌مند زبان چیست، و اساساً آن‌جاست که شباهت‌ها و تفاوت‌های زبان‌های گوناگون را درمی‌یابید.

م ر ر: به‌طور کلی ادعا می‌شود که در زبان‌شناسی نظری معاصر سه رویکرد اصلی وجود دارد: زبان‌شناسی صورت‌گرا^۲، زبان‌شناسی نقش‌گرا و زبان‌شناسی شناختی. به‌نظر می‌رسد و گفته می‌شود که در یک‌سو رویکرد صورت‌گرا و در سوی دیگر رویکردهای نقش‌گرا و شناختی، که اشتراکات بیشتری دارند، قرار گرفته‌اند. به‌اعتقاد شما تفاوت‌های عمده بین این دو اردوگاه، صورت‌گرا و نقش‌گرا، یا SFL به‌عنوان الگوی نمونه چیست؟

هلیدی: به‌نظر من تفاوت اصلی در ماهیت تبیین^۳‌هاست. درحقیقت، تفاوت در این است که چه چیزی را تبیین در نظر می‌گیرید. پرسش درباره این‌که چرا چیزی، [مانند] هر پدیده‌ای در زبان، چنین است که هست. زبان‌شناس صورت‌گرا از بنیاد تبیین‌های صوری ارائه می‌کند. زبان‌شناس نقشی تبیین‌های نقشی. بنابراین تفاوت اصلی در این است که در بررسی، چه چیزی به‌مثابه تبیین تلقی می‌شود.

م ر ر: آیا نکته دیگری هست که بخواهید اضافه کنید؟

هلیدی: سعی می‌کنم طول و تفصیل ندهم زیرا شما پرسش‌های دیگری هم دارید و نمی‌خواهم حاشیه بروم. تنها چیزی که می‌توانم اضافه کنم، آن است که دو روز پیش نیز در کارگاه گفتم، باید توجه داشته باشید که خود واژه «نقش» چند معناست و لازم است مشخص کنیم دقیقاً کدام معنا مورد نظر ماست. در واقع می‌توانم بگویم عملاً منظور ما می‌تواند سه چیز

1. system
2. formal linguistics
3. explanation

باشد، اما یکی از آن‌ها اولویت دارد. همان که من آن را فرانش^۱ نامیده‌ام. به بیان دیگر، نمی‌گوییم زبان فقط نقش‌های گوناگونی دارد. این بدیهی است. هرکسی این را می‌داند و نمی‌توانید درباره آن چندان نظریه‌پردازی کنید. اما بیان این نکته که کل تکامل زبان، و کل کارکرد و سازمان زیرین آن، ماهیتاً بر نقش‌هایی بنیاد نهاده شده است که مبنای شکل‌گیری زبان در گونه بشر بوده‌اند، این دقیقاً همان معنای موشکافانه مورد نظر ماست...

م ر ر: سورن، نویسنده کتابی درباره تاریخ و مکاتب زبان‌شناسی^۲ (۱۳۸۸)، در یکی از فصول کتاب، که مربوط به سنت زایشی است، می‌نویسد: به نظر می‌رسد دستوریان زایشی به طرز سحرآمیز و مرموز به قواعد زبان دسترسی دارند و گه‌گاه برخی از آن‌ها را عرضه می‌کنند.^۳ نظرتان درباره این ادعا چیست؟ آیا حقیقتی در پس آن نمی‌یابید؟

هلیدی: ... بله. متوجه‌ام که او چه چیزی را مورد طعن قرار می‌دهد. در کل آنچه که امروزه زبان‌شناسی پساچامسکیایی خوانده شده ادعاهایی مبنی بر وجود گونه‌ای دستور جهانی ذاتی مغز بشر وجود دارد که پذیرش آن را ناممکن می‌دانم. نمی‌دانم اکنون هنوز چند نفر بر این عقیده‌اند، اما مسلماً هنوز رواج دارد. من هیچ نوع شاهی برای آن نمی‌بینم و آنچه می‌بینم شاهد علیه آن است. به عنوان نمونه می‌دانیم که کودکان در سال نخست زندگی، در هجده ماهگی، پیش از ورود به دوره پساکودکی، یعنی آن زبانی که آن را زبان می‌نامیم، نظامی زبانی را ایجاد می‌کنند که متعلق به خود آن‌هاست. [پس] اگر پیشاپیش آن‌ها را با خود دارند، چرا باید قبل از رسیدن به زبان در این مفهوم، زبانی کاملاً متفاوت را ایجاد کنند؟ نکات دیگری هم وجود دارند. برای مثال در بدو امر ادعا شده بود که شواهدی که کودک را دربر گرفته‌اند، یعنی شواهد زبانی که کودک در پیرامون خود در اختیار دارد، کافی نیستند و توانایی ساخت دستور را به وی نمی‌دهند. من فکر می‌کنم که این کاملاً بی‌معناست. آن چه که پیرامون وی [کودک] جریان دارد بی‌نهایت غنی است. گمان می‌کنم تا سن چهارسالگی کمابیش نیم‌میلیون بند به گوشش می‌خورد، و این برای هرکسی کافی است. اما هم‌چنین باید اضافه کنم ... به همراه همکاری برجسته ... روی فرضیه‌ای در خصوص ساخت احتمالاتی، یا نمای احتمالاتی نظام‌های دستوری کار می‌کنیم. زیرا معتقدم این نیز شاخصی اصلی در شیوه زبان‌آموزی کودکان است. بسامدهای نسبی بسیار آشکاری در گفته‌هایی که پیرامون کودک شنیده می‌شود وجود دارد و

1. metafunction

۲. عنوان کامل انگلیسی کتاب "Western Linguistics: An Historical Introduction" است.

۳. این مطلب که در این‌جا نقل به مضمون شده، در ترجمه فارسی کتاب مذکور (سورن، ۱۳۸۸: ۳۵۴) این‌گونه بیان شده است: "... در میان اصحاب چامسکی گرایشی آشکار هست که این احساس را به دیگران القا کنند که انگار دسترسی خاص و محرمانه‌ای به اسرار زبان دارند، یا، به قول معروف، انگار خط مستقیمی آن‌ها را با عالم ملکوت متصل می‌سازد."

گفتگو با مایکل هلیدی ...

آنان برهمین پایه و اساس ساختار دستور خود را پی‌ریزی می‌کنند. به این ترتیب به عقیده من هیچ نیازی به آن فرض نیست. البته انسان توانایی ذاتی کاربرد نماد را دارد که من با آن موافقم، اما این کاملاً با این که بگوییم دستوری فطری دارد تفاوت دارد. بنابراین من به ادعاهای مربوط به دستور جهانی بسیار بدگمانم. بحث جالبی چند سال پیش با کارِ دانیل اورت^۱ مطرح شد که زبانی را در آمازون مورد مطالعه قرار داده بود که به گفته او فاقد تکرار^۲ بود^۳. این تمام قواعد را برای دستوریان صورت‌گرا در هم شکست زیرا [از نظر آنان] باید تکرار داشته باشیم... مشکل این‌جاست که مفاهیمی که برای توصیف جهانی‌ها به کار گرفته شده بسیار عینی‌اند. بسیار عینی. بله، جهانی‌ها وجود دارند اما سیستمی [نظام‌مند] هستند. ساختاری نیستند و قطعاً مقوله‌ای نیز نیستند. پرسش دربارهٔ جهانی مجهول یا جهانی فاعل بیهوده است. این مفاهیم به‌راستی انتزاعی نیستند.

م ر ر: حرکت‌ها^۴ چه‌طور؟ حرکت آلفا^۵ در دستور زایشی؟

هلیدی: آن‌ها به تعبیری محصول آن نظامی هستند که توصیف‌اش می‌کنید. این خوب است، اما اگر از آن‌ها برای خصوصیات ذاتی زبان، یا بدتر از آن، برای خصوصیات مغز انسان حجت بیاورید معقول نیست.

م ر ر: چامسکی^۶ زمانی ادعا کرده بود که زبان‌شناسی بخشی از روان‌شناسی است و روان‌شناسی نیز، به‌نوبه خود، بخشی از زیست‌شناسی است. به اعتقاد شما زبان‌شناسی واقعاً متعلق به چه حوزه‌ای است؟ به جامعه‌شناسی؟

هلیدی: [در اشاره به نخستین سخنرانی] کریستین [متیسن]^۷ و من بحث را با جایگاه زبان‌شناسی در علوم آغاز کردیم و ... بین بُعد مادی، [یعنی] قلمروی مادی‌ای که در آن زندگی می‌کنیم و آن‌چه که ما آن را قلمروی نشانه‌شناختی می‌نامیم، تمایز گذاشتیم. تمایز فیزیک‌دانان ممکن است بین ماده و اطلاعات باشد. ما می‌خواهیم آن را ماده و معنا بنامیم... . حال، تمامی علوم در مکانی در این پیوستار قرار می‌گیرند که یک سوی آن فیزیک است که عمدتاً با ماده سروکار دارد، البته معنا نیز در آن وجود دارد [مانند] سازمان‌بندی و نظریه‌های عمده‌ای که دربارهٔ ماده وجود دارند. سپس از زیست‌شناسی و آن‌گاه از علوم اجتماعی گذر می‌کنیم، [و] دقیقاً در سوی دیگر، به زبان‌شناسی، که نظریهٔ معناست، می‌رسیم. [زبان‌شناسی] تقریباً به‌طور کامل با معنا سروکار دارد، اگرچه بُعد مادی هم دارد. امواج صوتی، همهٔ گونه‌های بازنمایی

1. D. Everett

2. recursion

۳. زبان مورد اشارهٔ هلیدی که اورت روی آن پژوهش کرده زبان پیره‌ن (Pirahā) است.

4. movement

5. alphamovement/ a movement

6. N. Chomsky

7. Ch. Mattissen

نمادین، چندوجهیت^۱، که امروزه رواج یافته، و همه این‌گونه موارد را لازم است مطالعه کنید. اما زبان‌شناسی دراصل و اساس مطالعه معناست درحالی‌که فیزیک مطالعه ماده است، [و] مسلماً هر یک پنجره‌ای به سوی دیگری دارد و زیست‌شناسی و علوم اجتماعی بین آن‌ها قرار گرفته‌اند.

م ر ر: اجازه بدهید چند پرسش درباره رابطه زبان‌شناسی و شناخت داشته باشیم. لانگاکر^۲ می‌گوید اگرچه ممکن است ساده‌انگاری به نظر رسد اما زبان‌شناسی شناختی جزء لاینفک حوزه گسترده‌تر زبان‌شناسی نقش‌محور است زیرا رویکردش به زبان با فرض‌های پایه نقش‌گرایی در زبان‌شناسی هم‌سوست. به این ترتیب ادعا شده است علی‌رغم این‌که زبان‌شناسی نقش‌گرا و زبان‌شناسی شناختی در زمینه اصول اولیه فلسفی تأکیده‌های متفاوتی دارند، به گفته او، اساساً دلیلی وجود ندارد که این دو را دو نوع متفاوت تلقی کنیم (لانگاکر ۲۰۰۷؛ نوتس ۲۰۰۷). شما درباره این مقایسه چه فکر می‌کنید؟ تفاوت‌ها و شباهت‌های این دو اردوگاه را در چه می‌بینید؟

هلیدی: گمان می‌کنم اساساً درست می‌گوید. هنگامی‌که کریستین [متیسن] و من در این خصوص گفتگو می‌کردیم او به نکته‌ای اشاره کرد که به نظرم درست است. باید بین آن‌گونه از زبان‌شناسی شناختی، در ساحل غربی ایالات متحده، که مثل وضع آب و هوایش، بسیار فازی است، [و آن‌گونه که] با رفتن به ساحل شرقی مشاهده می‌کنیم و احتمالاً مأخوذ از آرای جکندوف^۳ است و بسیار مطلق است، تمایز قایل شویم. بنابراین در تفکر ساحل شرقی مقولات بیشتری وجود دارد، مانند هوایش که یا سرد است یا نیست، درحالی‌که در کالیفرنیا در ساحل غربی، آب و هوا، همان‌طور که می‌دانید، به‌نوعی فازی است. ما به این علت زبان‌شناسی ساحل غربی را می‌پسندیم و همه آن‌ها برایمان مطلوب‌اند^۴. بله. به گمانم درست است. به یک معنا، میان دو رویکرد نقش‌گرا و شناختی مسئله تفاوت در اهداف وجود دارد، یعنی آن‌چه که کریستین متیسن و من تلاش کردیم در کتاب‌مان (۱۹۹۹)، تعبیر تجربه/از طریق معنا، توضیح دهیم. اساساً دیدگاه ما این است که از طریق زبان به شناخت می‌رسیم زیرا انگاره‌ای موجه و توانمند از زبان در اختیار داریم و می‌دانیم چه‌گونه آن‌را به کار گیریم و به ورای آن حرکت می‌کنیم، دقیقاً همان‌گونه که به بافت، در نظریه زبانی فرث، می‌رویم. بنابراین ما به‌سوی شناخت می‌رویم، اما به شناخت به‌عنوان گونه‌ای از معنا می‌نگریم. در زبان‌شناسی شناختی عکس این را انجام می‌دهند. از بازنمایی و شناخت آغاز می‌کنند و از آن برای پرتو افکندن بر

1. multimodality
2. R. Langacker
3. R. Jackendoff

۴. هلیدی این جملات را با نکته‌سنجی و شوخ‌طبعی خاص خود بیان کرد.

گفتگو با مایکل هلیدی ...

معنا بهره می‌گیرند. این کار نیز عمل کاملاً موجهی است. روشن است که من شیوه خودمان را در انجام این کار ترجیح می‌دهم، اما فکر می‌کنم نظر دقیقی است.

م ر ر: در زبان‌شناسی شناختی معنا شکلی از شناخت است، درحالی‌که در SFL شناخت شکلی از معناست. چرا ما برای حرکت به سوی معنا از شناخت آغاز می‌کنیم درحالی‌که به نظر می‌رسد اگر از توانایی‌های شناختی^۱، اصطلاحی که زبان‌شناسان شناختی به کار می‌برند، آغاز کنیم طبیعی‌تر باشد؟ به‌دعای زبان‌شناسان شناختی معنا محصول شناخت است. فکر می‌کنم آن‌چه که در این خصوص برای SFL اهمیت دارد کاربست و سودمندی مدل باشد.

هلیدی: سودمندی و درعین‌حال دسترسی. به‌گمانم، به‌تعبیری، نقل قولی که ذکر کردید نوعی دیدگاه زبان‌شناسی عامیانه را نشان می‌دهد. بله. شناخت، به‌یک‌معنا، و من مطمئن نیستم کدام معنا، بنیادی‌تر به‌نظر می‌رسد. بله. به‌یک‌معنا درست است. به‌این‌معنا که زبان در شکل امروزی‌اش بخشی از تکامل انسان هوشمنداً احتمالاً در دویست‌هزار سال گذشته است، حال آن‌که شناخت، از آگاهی ابتدایی به آگاهی سطح عالی‌تر کنونی، تکامل یافته است. اما من به این موضوع عمدتاً از دیدگاه چگونگی دسترسی می‌نگرم. درحقیقت مبنای بسیار محکمی برای این کار در اختیار داریم: از طریق واج‌شناسی یا واژ-دستور و عبور از معناشناسی، به شناخت می‌رسیم، نه برعکس. درنتیجه این یعنی چه چیزی از طریق ابزارهایی که در اختیار داریم و شکل می‌گیرند آشکارا بیشتر در دسترس است.

م ر ر: پس نخست معنا و ساخت، و بعد شناخت قرار می‌گیرد؟

هلیدی: چرا به‌جای معنا و نظام‌ها می‌گویید معنا و ساخت؟ نظام‌های معنا. زیرا به‌نظرم این یک مشکل دیگر پدید می‌آورد. مستقیماً از ساخت زبانی برای شناخت حجت نمی‌آورد. ساخت بسیار متغیر است و بسیار سریع دگرگون می‌شود. این نظام زیرین است که از آن به‌سمت شناخت حرکت می‌کنید. این به اولین سؤالی که پرسیدید برمی‌گردد، که این دستور، دستوری نظام‌مند است نه ساخت‌گرا. به‌نظرم بسیار دشوارتر خواهد بود اگر بخواهیم از ساخت به آن سمت حرکت کنیم.

م ر ر: البته پرسش بعدی به‌نوعی به همین سؤال مربوط می‌شود. شما اصطلاح «تعبیر»^۲ به‌کار بردید. اصطلاحی که هم در SFL و هم در زبان‌شناسی شناختی به‌کار رفته است، اما به‌نظر می‌رسد مفهوم آن کاملاً متفاوت است. مفهومش در این‌جا متفاوت است. این‌طور نیست؟ در زبان‌شناسی شناختی عمل‌کردهای تعبیری، عمل‌کردهایی مربوط به قوای شناختی هستند.

1. cognitive faculties
2. homo sapiens
3. construal

مواردی مانند توجه^۱، ادراک^۲، تمرکز^۳، زاویه دید^۴، منظر^۵، طرح‌واره‌سازی^۶، مفهوم‌سازی^۷، مشخص‌سازی^۸ و بسیاری دیگر که ما را یاری می‌کنند تا موقعیت را به شیوه‌های گوناگون تحلیل کنیم و سپس آن‌را در زبان بازتاب دهیم. اما در واقع این مفهوم در SFL کاملاً متفاوت است، آن‌گونه که عنوان کتاب شما و متیسن یعنی تعبیرگری تجربه از طریق معنا حکایت می‌کند. شما بیان کردید که ابتدا نظام معنا قرار می‌گیرد.

هلیدی: بله. ما آن‌را به‌ویژه برای ساختمان لایه‌ای زبان به‌کار می‌بریم. اگر حوزه محتوا را در نظر بگیریم، سپس واژ-دستور، معناشناسی و نیز بافتی، که رقیه [حسن] دیروز درباره‌اش صحبت می‌کرد، آن‌گاه تعبیر برای ما به‌این معناست که نظام‌های واژ دستوری زبان، معنا را تعبیر می‌کنند. به‌بیان دیگر، در مفهومی نشانه‌شناختی، و نه مادی، آن‌را ایجاد می‌کنند. منظورم این است که می‌توانید از [لفظ] «ایجادکردن» استفاده کنید، اما ایجادکردن فرایندی مادی است درحالی‌که ما به معادل [آن]، فرایندی نشانه‌شناختی نیاز داریم، به‌این‌جهت می‌گوییم «تعبیرکردن».

م ر ر: آیا لفظِ «construe» این‌جا به‌معنای «تعبیرکردن» نیست؟

هلیدی: خیر. «ایجادکردن» نشانه‌شناختی [مراد است].

م ر ر: فراگیری زبان یا رشد آن نزد کودکان موضوع پراهمیتی است. غالباً ادعا یا اشاره می‌شود، یا این‌گونه پاسخ داده می‌شود، که یک دستور جهانی^{۱۱} یا اسباب زبان‌آموزی^{۱۱} یا اصول و پارامترها^{۱۲} وجود دارد که کودکان با آن به‌دنیا می‌آیند و عامل فراگیری زبان اول است. به‌گفته چامسکی دلایل بسیاری به‌نفع این دیدگاه وجود دارد. سرعت و سهولت یادگیری زبان مادری، مراحل مشابه در فراگیری زبان در کودکان انسان در سرتاسر دنیا و مانند آن. براساس [استدلال] فقر محرک^{۱۳} هرآن‌چه بیرون از ذهن کودک قرار دارد نمی‌تواند عامل فراگیری زبان باشد و قدرت کافی را برای این کار ندارد. سؤال من، که البته گمان می‌کنم پاسخ دادید، این بود: شما به‌طور کلی درباره این‌گونه ادعاها چه‌گونه می‌اندیشید و موضع‌تان چیست؟

1. attention
2. perception
3. focusing
4. view point
5. perspective
6. schematization
7. conceptualization
8. specification
9. construct
10. universal grammar/UG
11. language acquisition device/LAD
12. principles and parameters
13. poverty-of-the-stimulus

گفتگو با مایکل هلیدی ...

هلیدی: بله، همان‌طور که گفتید در واقع پاسخ داده‌ام. به‌نظرم محرک بیرونی قطعاً کافیست. بسیار غنی‌تر از آن‌چه احتمالاً خودِ چامسکی می‌پندارد. هم‌چنین بسیار خوش‌ساخت است. این یک افسانه است که می‌گویند زبان‌گفتاری بی‌ساخت است. بی‌معناست. زبان‌گفتاری غیررسمی و خودبه‌خودی ساخت‌های دستوری بسیار پیچیده‌ای دارد، و از همان بدو امر در اختیار کودک قرار دارد. بنابراین من فکر نمی‌کنم که ناکافی بودن محرک حقیقت داشته باشد.

م ر ر: شما به عددی اشاره کردید. تعداد بندهایی که کودک احتمالاً در معرض آن‌ها قرار می‌گیرد؟

هلیدی: بله یک‌بار محاسبه کرده‌ام. خیلی تقریبی و سردستی [است]. گمان می‌کنم حداقل صد هزار بند در سال [باشد]. البته در خصوص کودک در بدو تولد ممکن است گفته شود که او درکی ندارد. منظور از «درک کردن» چیست؟ کودک یقیناً درک می‌کند. او درک می‌کند که زبان وسیله‌ای برای ارتباط با افراد دیگر است. در تصاویری، درست مربوط به بدو تولد، نوزادان را می‌بینیم که با مادر ارتباط برقرار می‌کنند. این به ما نشان می‌دهد که ارتباط برقرار می‌شود. بنابراین آن‌ها دقیقاً از همان آغاز درک خود را گسترش می‌دهند. همه‌چیز پیرامون آن‌ها به میزان زیاد وجود دارد. بنابراین من فکر نمی‌کنم که [آن ادعا] حقیقت داشته باشد.

ن ص: رشته من تدریس زبان انگلیسی، انگلیسی به‌عنوان زبان خارجی، است و زبان‌شناسی نیست... اگر درست درک نکرده‌ام اصلاح بفرمایید، آیا اشاره کردید که در واقع فقر محرک‌ها نمی‌تواند روی زبان‌آموزی تأثیر بگذارد؟

هلیدی: بله، البته که می‌تواند، اما هرگز نمونه‌ای ندیده‌ام. جزاین که کودک ناشنوا باشد، که مسئله دیگری است. اگر کودکانی را که گفته می‌شود از جنگل آورده شده‌اند، موسوم به کودکان گرگ‌پرورد¹، کنار بگذاریم، یک کودک متعارف انسان با محرک زبانی احاطه شده است. بنابراین بنابراین موافق خواهیم بود اگر بگوییم محرک شدیداً محدود، زبان‌آموزی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

ن ص: پس آیا اگر کودک بیشتر در معرض زبان قرار گیرد، در مجموع فراگیری بیشتری رخ می‌دهد؟

هلیدی: به‌نظرم در مجموع این‌طور است. البته شاخصه‌های بسیار دیگری نیز وجود دارند. اما در شرایط برابر، هرچه زبان در پیرامون بیشتر باشد، بهتر است.

ن ص: پس در واقع فقر محرک از این طریق می‌تواند زبان‌آموزی را تحت تأثیر قرار دهد و آن‌را به تأخیر بیندازد.

1. wolf children

هلیدی: باید فقر محرک را تعریف کنید. درباره معنای آن تردید دارم. به نظرم افراد افکار خنده‌داری نسبت به آن دارند. فکر می‌کنند اگر جمله‌ای ناتمام گذاشته شود، این فقر محرک است. این فکر پوچ است، پوچ. علاقه‌ای به کاربرد این اصطلاح ندارم... کل مسئله این است که زبان پیرامون کودک طبعاً به شدت بافت‌مند است. درحقیقت، [زبان] ذاتاً در درون بافت جای گرفته است. بنابراین کودک درون‌داد را نه فقط از زبان، بلکه از هرآنچه که پیرامون او روی می‌دهد دریافت می‌کند. به نظرم هیچ‌کدام از این‌ها نمی‌تواند محرک فقیر باشد. اما بسیاری از افراد واقعاً چنین معنایی را در نظر نمی‌گیرند، [و] مفهومی نادرست از فقر محرک احتمالی در نظر دارند...

م ر ر: شاید باید از غنای محرک بگوییم... اکنون پیوندهای میان زبان‌شناسی و پاره‌ای حوزه‌های بینارشته‌ای موضوع چند پرسش است. شما زمانی اظهار داشته‌اید که نیازی به وجود جامعه‌شناسی زبان^۱ نیست زیرا زبان‌شناسی همواره اجتماعی بوده است. آیا هنوز به این گفته اعتقاد دارید؟

هلیدی: بله. اساساً زبان‌شناسی فرئی، به این معنا، اجتماعی بود. مسلماً برای نزدیک‌تر ساختن زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی به فعالیت بسیار بیشتری نیاز داریم. اما جامعه‌شناسی زبان اولیه، واقعاً جامعه‌شناسی نبود [و] به‌ویژه بر مبنای نظریه اجتماعی بنا نشده بود، فقط زبان را در بافت اجتماعی در نظر می‌گرفت. اما مسلماً با کار آشکارا نقادانه برنستاین^۲، جامعه‌شناس برجسته‌ای که با او بدو همکاری نزدیکی داشتیم موافقم. بنابراین می‌دانیم که آن‌گونه تعامل، با نظریه انتزاعی جامعه‌شناسی که شواهد مادی را از نزدیک مشاهده می‌کند رخ می‌دهد. بله، دقیقاً به چیز بیشتری نیاز داریم اما در جامعه‌شناسی زبان کلاسیک این‌طور نبود و [جامعه‌شناسی زبان] بیشتر به معنای زبان در بافت اجتماعی‌اش بود.

م ر ر: زبان همواره در بافت اجتماعی بوده است.

هلیدی: ... نه در سراسر جهان. نه همه‌جا. اما در کار فرث همواره در درون بافت اجتماعی‌اش بود. منظور من کلاً همین بود، پیشینه موجود این مؤلفه را از پیش در خود داشت.

م ر ر: روان‌شناسی زبان^۳ چگونه؟ آیا بر این اساس بسیاری از مفاهیمی که ما در زبان‌شناسی به کار می‌بریم روان‌شناختی هستند؟

هلیدی: به نوعی در اوایل کار تلاش کردم که ارتباطی ایجاد کنم و دریافتم آنچه در آن هنگام در روان‌شناسی زبان می‌گذشت پاسخ‌گوی پرسش‌های من نیست. به عقیده من

1. sociolinguistics
2. B. Bernstein
3. psycholinguistics

گفتگو با مایکل هلیدی ...

عصب‌شناسی زبان^۱ توفیق بیشتری دربرداشت. به بیان دیگر، هنگامی که واقعاً به پیشینه علم اعصاب، فرضاً در اوایل قرن نوزدهم، رجوع می‌کنیم، به یک قرن مطالعه مغز انسان برمی‌خوریم. این همان موضوع بنیادین برای کار ماست. [پس] خواهیم گفت که به جای روان‌شناسی زبان، عصب‌شناسی زبان به نوعی یک محل تلاقی را ایجاد می‌کند...

م ر ر: پاره‌ای از دانشمندان مانند آنا ویرزبیکا^۲ و [کلیف] گُدار^۳، که گاه از جمله زبان‌شناسان شناختی قلمداد شده‌اند، و در واقع بر روی معناشناسی قومی^۴ کار می‌کنند و لقب معناشناسان قومی را دارند، گونه‌ای جهانی‌گرایی را پیشنهاد می‌کنند و از نخست‌های معنایی^۵ و نحو جهانی معنأ صحبت به میان می‌آورند. به نظر می‌رسد کار این افراد بی‌شبهت به زبان‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند نیست. تمرکز روی معنا، رابطه میان معنا و اجتماع، و نظام معناسازی در پس جمله. اما باین‌حال، این دو مدل کاملاً متفاوت‌اند. در خصوص مدل ویرزبیکا نظر شما چیست؟

هلیدی: من به روز نیستم. به همه می‌گویم توقع نداشته باشید با این شکل خواندن خودم را به روز نگه دارم. به هیچ‌وجه اطلاع ندارم اخیراً چه باید خواند. اما مفهوم نخست‌های معنایی... به یاد دارم در دهه ۱۹۵۰ در گروه ترجمه ماشینی دانشگاه کمبریج در انگلستان به کار اشتغال داشتم و در آن‌جا روی نخست‌های معنایی کار می‌کردیم. در تلاش بودیم نخست‌های معنایی را بیابیم و اساس برنامه ترجمه ماشینی قرار دهیم. بسیار اغواکننده است. در خصوص مفهوم جهانی‌ها در دستور، که به دلیل سطحی بودن‌شان از آن‌ها استفاده نمی‌کنیم، نظرم را بیان کردم. بله، در معناشناسی، شما به سمت مقولات انتزاعی‌تر حرکت می‌کنید. آن‌گاه می‌توانیم آن مقولات را بنیاد احتمالی نظام‌های معنایی در تکامل زبان‌های مان فرض کنیم. به عقیده من این کار بسیار ارزشمندی است. حال بد نیست بدانم، پیش‌تر به چه کسی اشاره کردید؟

م ر ر: ویرزبیکا و گُدار. آن‌ها در دانشگاه ملی استرالیا روی نخست‌های و جهانی‌های معنایی کار می‌کنند.

هلیدی: ... اما همان‌طور که گفتم اصل کار بسیار ارزشمند و معتبر است. مسلماً این مسئله به داشتن آگاهی بسیار گسترده از رده‌های گوناگون زبانی بستگی دارد. پاره‌ای از آثاری که اخیراً به نظرم بسیار گران‌بها رسیدند، [مربوط به] شرح و بسط رده‌شناسی زبان در بیست سال اخیر بودند. همان‌طور که می‌دانید، [رده‌شناسی] مدت‌های طولانی نوعاً از مد افتاده بود زیرا مقولات قدیمی آن که در قرن نوزدهم شکل گرفته بودند، بی‌نهایت سطحی بودند و

1. neurolinguistics
2. A. Wierzbicka
3. C. Goddard
4. ethnosemantics
5. semantic primitives
6. universal syntax of semantic [primitives]

به‌سہولت به‌شیوہ‌های مختلف تغییر شکل می‌دادند. آثار اخیر در این خصوص بسیار جالب‌تر هستند. به‌نظر ما باید در این زمینه بسیار بیشتر پیشرفت کنیم و مایلیم این موضوع با مطالعات نظام‌مند بسیار بیشتری از سایر زبان‌ها پیوند بخورد، زیرا عقیده دارم که [این موضوع] داده‌های بسیار مهمی را برای کارهای بیشتری از این دست فراهم می‌سازد. کارهایی که در جستجوی مشخصه‌هایی است که اکنون می‌توان در موردشان گفت، بله، این همان حوزه‌ای است که می‌توان درباره‌اش تعمق کرد. جستجوی مشخصه‌هایی که همگانی‌اند. اصطلاح «همگانی» را به‌کار می‌برم و از به‌کاربردن اصطلاح «جهانی» به‌دلیل معنای ضمنی آن پرهیز دارم، برای مثال می‌گوییم «زبان‌شناسی همگانی»، که اصالتاً نیز چنین است. آن‌گاه می‌توان مشخصه‌ها را درون یک نظریهٔ زبانی همگانی جای داد. در واقع [مشخصه‌ها] می‌توانند به موضوعی این‌چنین بدل شوند. در آن هنگام گویی مقولاتی توصیفی هستند که سرانجام ممکن است منزلتی نظری بیابند. هنوز چنین منزلتی ندارند. ممکن است بیابند. احتمالاً آنجا [در کارگاه] حضور داشتید که من، به‌همین شیوه، تمایز با اهمیت مقولات نظری و مقولات توصیفی را بیان کردم. مقولات نظری، بنابر تعریف، در تمام زبان‌ها به‌کار برده می‌شوند. این همان معنای نظریه است. مقولات توصیفی، اعتبار خود را در هر زبان کسب می‌کنند. بنابراین حتی اگر مایل باشید که هر دو را با یک نام بنامید، آن دو یکسان نیستند. این تمایز بسیار مهمی است، و مفهوم مورد نظر من این است که آیا می‌توان قلمروی نظریه را از طریق پاره‌ای از این مشخصه‌ها وسعت بخشید؟ در واقع، به‌این شکل که بتوانیم آن‌ها را در درون یک نظریهٔ زبانی جامع قرار دهیم. خیلی خوب است اما به عمر من کفاف نمی‌دهد.

م ر ر: پرسشی هست که شاید بهتر باشد از دکتر حسن پرسیده شود، اما مایلیم نظر شما را بدانم. در کتاب مشترک‌تان با دکتر حسن [۱۹۷۶]، [انسجام در انگلیسی]، ما برای سنجش انسجام، به ابزارهایی صوری و قابل سنجش نظیر حرف ربط، جانشینی، روابط واژگانی، تکرار و مانند آن، برمی‌خوریم. اما، تا آن‌جا که من اطلاع دارم، چنین شیوهٔ روشنی برای اندازه‌گیری پیوستگی یا معنایی که در پس متن نهفته، مهیا نشده است. این در واقع مشکل دانشجویان من است در زبان‌شناسی بالینی. آن‌ها به‌نوعی ابزار جهت سنجش پیوستگی نیاز دارند. آن‌ها ابزارهای چندی ابداع کرده‌اند و دارند، اما در آن کتاب چنین چیزی عرضه نشده است.

هلیدی: ابدأ نشده. خیر. پیوستگی را هر جور که تعریف کنید، مثلاً مفهومی انتزاعی‌تر... این انسجام است که به‌وضوح بسیار در زبان حضور دارد. روابطی معنایی که به‌روشنی بسیار در واژه-دستور تعبیر می‌شوند. در خصوص پیوستگی، هیچ شیوه‌ای برای اندازه‌گیری آن نمی‌شناسم. البته، همان‌طور که می‌گویید، به‌ویژه در محیط بالینی بسیار اهمیت دارد. تردید دارم کاری در این جهت در جریان باشد. شاید من از آن آگاهی ندارم.

م ر ر: ارتباط میان گزاره‌ها را می‌شمارند. این یکی از ابزارهاست.

هلیدی: بله، بله.

ن ص: به‌نظرم تحلیل گفتمان می‌تواند در سنجش پیوستگی کمک‌کننده باشد.
هلیدی: گمان دارم کارهایی مانند تحلیل ساخت بلاغی^۱ می‌تواند کمک‌کننده باشد. دیوید باث^۲ فرد مناسبی است که می‌توان این موضوع را از او پرسید. او در این حوزه اشتغال دارد و هفته آینده به این‌جا می‌آید.

م ر ر: برخی افراد نظیر اِسا ایتکونین^۳، مؤلف کتاب *تاریخ جهانی زبان‌شناسی*: هند، چین، سرزمین‌های عربی، اروپا، بر این باورند که خاستگاه زبان‌شناسی در جهان شرق است، در آثار دستوریانی هم‌چون پانینی، یا دستوری ایرانی، سیبویه، و زبان‌شناسی چینی، به‌ویژه در نظام‌های نوشتاری و فرهنگ‌نگاری در چین. شما درباره این خاستگاه چگونه می‌اندیشید؟ آیا شما اعتقاد دارید که خاستگاه زبان‌شناسی ممکن است جهان شرق باشد؟

هلیدی: خاستگاه‌های جداگانه‌ای داریم. در چین، مطالعات مربوط به گنج‌واژه‌ها و بعد واج‌شناسی [وجود دارد] البته بدون دستور. در هند، پانینی، و سیبویه در فارسی [هست]. سپس گونه‌ای آغاز در یونان در اثر ارسطو... و این‌گونه کارها، آن‌طور که می‌دانیم، مستقل از یکدیگر آغاز شده‌اند. این رویداد هرگز بدون وجود [نظام] نوشتار رخ نمی‌دهد. بنابراین درست است که زبان‌های غیرنوشتاری نظریه گفتمان دارند و گونه‌های گفتمان، اما نظریه زبان به‌مفهوم امروزی ما ندارند. فاقد دستور هستند، دستورها تجویزی‌اند... . به این جهت گمان می‌کنم زبان‌شناسی در چند مکان مختلف آغازیدن گرفته است. احتمالاً مکان‌های دیگری هست که اطلاعی درباره آن‌ها نداریم، مانند بابل باستان. در آن‌جا چه رخ می‌داده است؟ آنان ریاضیات بسیار پیشرفته‌ای داشته‌اند و شاید زبان‌شناسی‌شان نیز چنین بوده است. نمی‌دانم. اما قطعاً در نقاط مختلفی بوده است. اما به‌نظرم یونان را باید در نظر بگیرید، که خود جداگانه شکوفا می‌شود.

م ر ر: البته پیش از دستوریان یونانی، پانینی را داریم.

هلیدی: پانینی پیش از دستوریان یونانی نبوده، آن‌ها هم‌زمان بوده‌اند... ، اما همواره از پانینی به‌عنوان نخستین... دستوری بزرگ یاد می‌کنیم. گمان نمی‌کنم تلاش برای یافتن خاستگاهی واحد معقول باشد.

م ر ر: من در فرهنگستان زبان و ادب فارسی اشتغال دارم. آن‌جا گروهی برای گزینش واژه، به‌نام واژه‌گزینی، که گونه‌ای اصطلاح‌شناسی است، وجود دارد. هدف اصلی در آن گروه، ابداع واژه‌های نوی فارسی به‌جای واژه‌های خارجی، غالباً انگلیسی، است. واژه‌هایی که وارد شده

1. rhetorical structure analysis
2. D. E. Butt
3. E. Itkonen

و در متون فارسی به کار رفته‌اند. اعتقاد بر این است که چنین وضعیتی، یعنی کاربرد واژه‌های انگلیسی به جای فارسی ممکن است مشکل‌آفرین باشد. به این جهت دلایلی برای این کار ارائه می‌شود، برای مثال گفته می‌شود که واژه‌های انگلیسی از نظر معنایی برای ایرانیان تیرگی دارند اما واژه‌های فارسی شفاف‌اند. این واژه‌ها در نظام صرفی فارسی راحت‌تر می‌چرخند، در حالی که واژه‌های انگلیسی به آن تن نمی‌دهند و در ترکیب، نظام‌های صرفی و مانند آن به سهولت عمل نمی‌کنند. بنابراین به خاطر سپردن و یادگیری‌شان آسان‌تر است.

هلیدی: بله. علاقه‌مندم توضیحی درباره این موضوع بدهم زیرا در جاهای دیگر، از مدت‌ها پیش و در دهه‌های گذشته، با آن سروکار داشته‌ام و هر کسی گروهی برای اصطلاح‌شناسی تشکیل می‌داد. همواره گفته‌ام از دیدگاه زبان‌شناختی سؤالی که باید پرسید این است که شیوه طبیعی خلق اصطلاحات نو در آن زبان چیست. درباره این موضوع در چینی، روز دوشنبه در ارائه مقاله‌ام صحبت خواهم کرد. من درباره فارسی چندان اطلاعی ندارم. منظورم این است که نمی‌دانم آیا زبانی است که به وام‌گیری تمایل دارد و آواهای خارجی را می‌پذیرد؟ [اگر نیست] طبیعتاً واژه‌ها را در فارسی می‌سازد. چینی چنین است و به هیچ وجه به وام‌گیری عناصر خارجی تمایل ندارد. بنابراین به سادگی آن‌ها [عناصر خارجی] را به چینی ترجمه می‌کنند. این عمل را گرت‌برداری^۱ می‌نامیم. بسیاری از واژه‌های عالمانه فارسی از عربی گرفته شده‌اند. چه مشکلی پیش خواهد آمد اگر برای این اصطلاحات جدید سراغ عربی بروید. اما واقعاً نکته اساسی این است که شیوه طبیعی زبان در وام‌گیری کدام است. همه زبان‌ها وام‌گیری دارند اما به شیوه‌های کاملاً متفاوت عمل می‌کنند. در روزهای نخست این کمیته‌های اصطلاح‌شناختی، به گونه‌ای تلاش شد که خلاف این عمل شود و این خوب نیست. نتیجه نداد.

م ص: منظورتان از شیوه طبیعی، شیوه رایج است یا یک شیوه صحیح؟

هلیدی: تمایز آن‌ها را درک نمی‌کنم... [یعنی] این که در گذشته چگونه بوده است.

ن ص: در گذشته، فارسی از فرانسه وام گرفته است. بسیاری از تلفظ‌ها براساس تلفظ فرانسوی هستند. اما امروزه فکر می‌کنم سیاستی وجود دارد برای عدم وام‌گیری از انگلیسی.

هلیدی: این همان چیزی است که مرا نگران می‌کند زیرا سیاستمداران از زبان هیچ نمی‌دانند. نمونه‌های بسیاری در سراسر دنیا وجود دارد که [نشان می‌دهد] آن‌ها تلاش می‌کنند مردم را به اجبار به واژه‌سازی به زبان خودشان وادارند. علی‌رغم این که [ممکن است] شیوه طبیعی، وام‌گیری واژه‌های خارجی [باشد]...

ن ص: پس اشاره کردید به [شیوه] طبیعی. شما درباره شیوه طبیعی واژه‌سازی پرسیدید...

1. calque

گفتگو با مایکل هلیدی ...

هلیدی: کاری مشابه را زبان‌شناس بسیار خوب هندی، که نام‌اش را به‌خاطر نمی‌آورم، به‌انجام رسانده است. او قصد داشت چنین کاری را برای زبان تلوگو^۱، که یکی از زبان‌های هندی است انجام دهد. بنابراین شاگردانش را به اطراف فرستاد. او دریافت که نقاطی وجود دارند که در آن‌جا محصولات تکنولوژی بسیاری از طریق ماهیگیران و کشاورزان وارد می‌شود. به شاگردانش گفت تا بررسی کنند که چگونه کشاورزان و ماهیگیران اصطلاحات جدیدشان را برای گفتگو دربارهٔ تکنولوژی و ماشین‌آلات جدید ابداع کرده‌اند.

م ص: واژه‌سازی طبیعی.

م ر ر: پس به‌نظر شما به‌کارگیری واژه‌های قرضی برای زبان خطری دربر ندارد؟

هلیدی: خیر. به‌نظرم باید دید. انگلیسی یک زبان کلاسیکِ قرض‌گیرنده است، همین‌طور ژاپنی. ژاپنی همه‌چیز را وام می‌گیرد. چینی به‌هیچ‌وجه وام نمی‌گیرد. من دارم بالاترین حدش را می‌گویم، اما آن‌قدر افراطی نیستند. حالت طبیعی برای ژاپنی وام‌گیریِ آواهای خارجی است و حالت طبیعی در چینی عدم وام‌گیری است. پس تمایز کاملاً روشنی این‌جا هست. البته حق با شماست. در سرتاسر تاریخ عوامل دیگری حضور داشته‌اند. فشارهای مذهبی، فشارهای سیاسی، هر یک به‌نوبهٔ خود وجود داشته است. این موارد حضور داشته‌اند و بخشی از تاریخ زبان بوده‌اند. [اما] در عین حال هنوز، به‌گمان من، می‌توان این مفهوم را در نظر داشت که، لاقلاً، تلاش نکنیم آنچه را که مغایر با روح کلی زبان است بر آن تحمیل کنیم، زیرا بی‌فایده است. اکنون با پوزش از شما، باید این‌جا را ترک کنم.

م ر ر: بله. باز هم بسیار سپاسگزارم.

1. Telugu